

مومل بن اسماعیل از سفیان، از ابن جریج، از عطاء، یا غیر از عطاء، از ابن یعلی، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: * پیامبر (ص) را در حال طواف دیدم که حوله سبز بر دوش داشت و شانه چپ خود را پوشیده و شانه راستش برهنه بود.

جامه پشمین

یزید بن هارون و مسلم بن ابراهیم و سعید بن سلیمان، همگی از سلیمان بن مغیره، از حمید بن هلال، از ابو بزرده نقل می‌کردند که می‌گفته است: * پیش عایشه رفتیم ازاری خشن و درشت و ردایی همچنان که ساخت یمن بود بیرون آورد و سوگند خورد که رسول خدا (ص) در آن جامه‌ها قبض روح شده‌اند.

همین دو نفر و فضل دکین از همام بن یحیی، از قتاده، از مطرف، از عایشه نقل می‌کردند که می‌گفته است: * برای پیامبر (ص) بردی پشمی و سیاه دوخته شد و آن را پوشید. عایشه در این موقع صحبت از سپیدی پیامبر (ص) در قبال آن جامه سیاه کرد و گفت: همینکه پیامبر در آن برد سیاه عرق فرمود بوی پشم بلند شد که آن را خوش نمی‌داشت و همواره شیفته بوی خوش بود.

محمد بن حرب مکی از ابراهیم بن اسماعیل بن ابوحبیب، از عبدالله بن عبدالرحمن بن فلان بن صامت نقل می‌کرد: * پیامبر (ص) در مسجد بنی عبدالاشهل در عبایی پشمی نماز گزارد و مخصوصاً دستهای خود را روی آن می‌نهاد که از سرمای ریگها محفوظ باشد. این روایت از طریق عبدالله بن مسلم بن قعنب، از قول پیرمردان قبیله بنی عبدالاشهل هم نقل شده است.

عبدالله بن مسلم بن قعنب و سعید بن منصور و خالد بن خدش، همگی از عبدالعزیز بن ابوحازم، از پدرش، از سهل بن سعد نقل می‌کنند: * بانویی برای پیامبر (ص) بردی پشمی که دارای حاشیه بود آورد. سهل از حضار پرسید: می‌دانید برد چیست؟ گفتند: آری لباس سراسری که به خود می‌پیچند. گفت: آری، گوید، آن زن گفت: ای رسول خدا این را به دست خود بافته و آورده‌ام بر تو بپوشانم. و پیامبر (ص) آن جامه را که سخت به آن محتاج بود گرفت و پوشید و آن را از خود قرار داده بود. فلان کس آن را برای فلانی تعریف کرد، و او به پیامبر (ص) گفت: ای رسول خدا این جامه چه خوب است آن را به من بدهید.

مُزْنِيَّ نقل می کنند که می گفته است: * پیامبر (ص) دارای ملافه زرد رنگی بوده اند که با ورس رنگ شده بوده است و هرگاه با زنان خود جمع شده بود آن را با آب می شست.

مَعْن بن عیسی و محمد بن مُسْلِم طائفی از اسماعیل بن اُمیّه نقل می کنند که می گفته است: * یکی از ملحنه های رسول خدا (ص) را دیدم که با ورس رنگ شده بود.

محمد بن اسماعیل بن ابوفدّیک از زکریاء بن ابراهیم بن عبدالله بن مطیع. از رُکَیْح بن ابو عبیده بن عبدالله بن زُمَعَة، از پدرش و او از مادرش، از ام سلمه نقل می کند که می گفته است: * گاهی پیراهن و رداء و ازار رسول خدا را با زعفران و ورس رنگ می کردند و پیامبر (ص) آن را می پوشید و بیرون می آمد.

فُضْل بن دُکَیْن و هشام بن سعد از یحیی بن عبدالله بن مالک نقل می کنند: * پیامبر (ص) گاهی جامه های خود چه پیراهن و چه رداء و چه عمامه را با زعفران رنگ می زد.

مُضَعَب بن عبدالله بن مُضَعَب زُبَیْری نقل می کرد که از پدرش، از اسماعیل بن عبدالله بن جعفر، از پدرش عبدالله بن جعفر - پسر جناب جعفر طیار و همسر زینب کبری دختر امیرالمؤمنین علی علیه السلام - می گفته است: * بر تن پیامبر (ص) رداء و عمامه ای دیدم که با زعفران رنگ شده بود.

خلاد بن یحیی و عاصم بن محمد از قول پدرش، از زید بن اسلم نقل می کنند: * پیامبر (ص) تمام جامه ها و عمامه خود را با زعفران رنگ می فرمود.^۱

مُؤَدَّل بن اسماعیل و عمر بن محمد از پدرش، از قول ابن عمر یا کس دیگری نقل می کرد: * پیامبر (ص) جامه های خود را با رنگ زرد رنگ می کرد.

جامه سبز

عفان بن مسلم و ابوالولید هشام بن عبدالملک طبالسی و سعید بن منصور، همگی از عبیدالله بن ایاد، از ایاد بن لثیط، از ابورمته نقل می کنند که می گفته است: * پیامبر (ص) را در حالتی دیدم که دو برد سبز پوشیده بودند.

۱. این روایت تا حسب الفاظ و اختلاف روایت تکرار شده است. - م.

ابوالولید هشام بن عبدالملک طیالسی از شُعبه، از ابواسحاق نقل می‌کند که براء می‌گفته است: پیامبر (ص) را دیدم که حله سرخ پوشیده بود و هیچ چیز را زیباتر از آن حضرت ندیده‌ام.

وَکَیِّعُ بْنُ جِرَاحٍ وَاسْحَاقُ بْنُ یُوسُفَ أَرْزَقُ مِنْ سَفِیَانٍ، از عَوْنُ بْنُ اَبِی جُحَیْفَةَ، از پدرش نقل می‌کردند که می‌گفته است: در وادی مکه به حضور پیامبر رسیدم، آن حضرت در خیمه‌یی سرخرنگ بود و چون از خیمه بیرون آمد جبده‌یی سرخ بر تن داشت و حله‌یی سرخ بر دوش افکنده بود و گویی هم‌اکنون به سپیدی و درخشندگی ساقهای پایش می‌نگرم. عارم بن فضل و صعیق بن حزن از علی بن حکم، از منهل بن عمرو، از زَرِّ بْنِ حُبَیْشِ اسدی نقل می‌کنند: مردی از قبیله مراد به نام صفوان بن عَسَّالِ بْنِ حَضْرَةَ رسول خدا رسید و پیامبر (ص) در آن هنگام حله‌یی سرخ بر تن داشت.

مُوسَى بْنُ اِسْمَاعِیلَ وَ سَعِیدُ بْنُ سَلِیْمَانَ مِنْ حَنْصِ بْنِ غِیَاثٍ، از حَجَّاجِ، از ابوجعفر (ع)، از جابر بن عبدالله نقل می‌کنند: پیامبر (ص) روزهای عید قربان و عید فطر و جمعه‌ها حله و برد سرخرنگ خود را می‌پوشید.

فَضْلُ بْنُ دُکَیْنٍ وَ اَبُو الْاَحْوَصِ مِنْ اَشْعَثِ بْنِ سُلَیْمٍ، از قول پیرمردی، از کنانه نقل می‌کند که می‌گفته است: پیامبر (ص) را دیدم که دو برد سرخ پوشیده بود.

سُرَیجُ بْنُ نَعْمَانَ وَ هُشَیْمٌ وَ حَجَّاجُ بْنُ اَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ (ع) نقل می‌کنند که می‌فرموده است: رسول خدا (ص) روزهای جمعه برد سرخ می‌پوشیدند و در دو عید - فطر و قربان - عمامه سرخ می‌بستند.

جامه زرد

وَکَیِّعُ بْنُ جِرَاحٍ وَ اَبْنُ اَبِی لَیْلَى مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَعْدِ بْنِ زُرَّارَةَ، از محمد بن عمرو بن شَرْحَبِیلَ، از قَیْسِ بْنِ سَعْدِ بْنِ عَبَّادَةَ نقل می‌کند که می‌گفته است: پیامبر (ص) پیش ما آمد آب‌ی فراهم کردیم که غسل فرمود، آن‌گاه ملافه‌یی که با وُرس - دانه رنگی زرد - رنگ شده بود به حضورش بردیم که آن را بر خود پیچید و گویی هم‌اکنون اثر زردی وُرس را روی چین و شکن شکم ایشان می‌بینم.

بُرَیدُ بْنُ هَارُونَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ اَنْصَارِیُّ مِنْ هِشَامِ بْنِ حَسَّانٍ، از بکر بن عبدالله

اسبها و دیگر چهارپایان رسول خدا (ص)

محمد بن عمر واقدی از محمد بن یحیی بن سهل بن ابو حثمة، از پدرش نقل می‌کند: نخستین اسبی که پیامبر (ص) صاحب شدند، اسبی بود که آن را در مدینه از مردی از قبیله فراره به ده وقیه خریدند، نام این اسب ضرس - خشمگین و تندخو - بود و پیامبر (ص) آن را به سَکَب - نجیب تیزرو - تغییر نام دادند، نخستین جنگی که این اسب در آن شرکت کرد جنگ احد بود که در آن روز در لشکر مسلمانان فقط همین اسب و اسبی از ابو بَرَدَة بن نیار به نام مَلَاوِخ وجود داشت.

واقدی از عبدالحمید بن جعفر، از یزید بن ابوحبیب نقل می‌کند: پیامبر (ص) اسبی به نام سَکَب داشتند.

ابوبکر بن عبدالله بن ابواویس، از سلیمان بن بلال، از علقمة بن ابوعلقمة نقل می‌کند: به من خبر رسیده است نام اسب رسول خدا سَکَب و تیزرو و پیشانی و دست و پای آن سپید بوده و خدا داناتر است.

سلیمان بن حرب از سعید بن زید، از زبیر بن خریث، از ابولبید، از انس بن مالک نقل می‌کند: پیامبر (ص) در مورد اسبی به نام سَیْحَة شرط بندی فرمود و از همه جلوتر افتاد و پیامبر خوشحال شد.

محمد بن عمر واقدی از حسن بن عمارة، از حَکَم، از مِثَسَم، از ابن عباس نقل می‌کند: پیامبر (ص) اسبی به نام مَرْتَجَز داشته‌اند.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید: از محمد بن یحیی بن سهل بن ابو حثمة درباره مرتجز سؤال کردم، گفت: همان اسبی است که پیامبر (ص) او را از مردی عرب خریدند و

خریمه بن ثابت در مورد او گواهی داد، و آن مرد از بنی مُرّه بود.

واقعی از اُبی بن عباس بن سهل، از پدرش، از جدش نقل می‌کند که می‌گفته است: تا آنجا که می‌دانم پیامبر (ص) دارای سه اسب بودند: لِزَاز، ظَرِبُ، لَحِيفُ. لِزَاز را مقوقس به آن حضرت هدیه کرد، لَحِيفُ را ربیعه بن ابوالبراء به ایشان تقدیم کرد و پیامبر (ص) در ازای آن مقداری از شتران زکات بنی کلاب را به او بخشیدند، ظَرِبُ را فرَوَةُ بن عُمَيرُ جُدَامِیُّ به ایشان تقدیم کرد، تمیم داری هم اسبی به رسول خدا تقدیم کرده که موسوم به وَرْدُ بوده است و پیامبر (ص) آن را به عمر بخشیدند و عمر سوار بر آن در جهاد در راه خدا شرکت می‌کرد و می‌دید که مایه پیروزی است.

حُجَينُ بن مُثَنَّى از کَیث بن سعد، از خالد بن یزید، از سعید بن ابوهلال، از ابوعبدالله واقف نقل می‌کند که می‌گفته است: به او خبر رسیده که پیامبر (ص) شخصاً برخاسته‌اند و چهرهٔ اسبی را با آستین پیراهن خود پاک فرموده‌اند و چون گفته‌اند با پیراهن خود این کار را می‌کنید؟ فرموده‌اند: آری در مورد اسب، جبرئیل به من سفارش کرده است.

علی بن یزید صدائی از عبدالقُدوس، از عِکْرَمَةُ، از ابن عباس نقل می‌کند: به پیامبر (ص) استری سیاه و سپید تقدیم شد و آن نخستین استری است که میان مسلمانان دیده شده است. گوید، پیامبر (ص) مرا پیش ام‌سلمه همسر خود فرستاد و مقداری پشم و لیف خرما آوردم و من و رسول خدا برای آن ریسمان و افساری بافتیم، آن‌گاه پیامبر (ص) به خانه رفت و عبایی آورد نخست آن را دولا و سپس چهارلا فرمود و بر پشت حیوان انداخت و بسم‌الله فرمود و سوار شد، مرا هم پشت سر خود سوار کرد.

واقعی از موسی بن ابراهیم، از پدرش نقل می‌کند: نام استر پیامبر (ص) دُلْدُلُ و آن نخستین استری بود که میان مسلمانان دیده شد، آن را همراه خری که نامش عُمَيرُ بود، مقوقس به پیامبر (ص) تقدیم کرد و آن استر تا زمان معاویه زنده بود.

واقعی از معمر، از زهری نقل می‌کند: دُلْدُلُ را فرَوَةُ بن عَمْرُو جُدَامِیُّ تقدیم کرد. ابوبکر بن عبدالله بن ابواویس از سلیمان بن بلال، از عَلْتَمَةُ بن ابوعَلْتَمَةَ نقل می‌کند که می‌گفته است: به من خبر رسیده که نام استر رسول خدا دل‌دل و سیاه و سپید بوده و در یَنْبُعُ - اسم جایی است - نگه‌داری می‌شده است و همان جا سقط شده است.

واقعی از ابوبکر بن عبدالله بن ابی‌سَبْرَةَ، از زامل بن عمرو نقل می‌کند: فرَوَةُ بن عمرو به پیامبر (ص) استری تقدیم کرد که نامش فِضَهُ بود و خری به نام یَعْشُورُ، استر را به

ابوبکر عطا فرمود، خر به هنگام بازگشت پیامبر (ص) از حِجَّة الوداع سقط شد. هاشم بن قاسم کنانی و لیث بن سعد از یزید بن ابوحیب، از ابوالخیر، از عبدالله بن زُرَّیر غافِقِی، از علی بن ابوطالب (ع) نقل می‌کنند که می‌فرموده است: «به پیامبر (ص) استری تقدیم شد، گفتیم اجازه می‌فرماید که ما هم خرها را با ماده اسبهای خود جفت‌گیری کنیم تا استر بیاورند. فرمود: این کار را اشخاص نادان انجام می‌دهند. ابوبکر بن عبدالله بن ابواویس مدنی از سلیمان بن بلال، از علقمه بن ابوعلقمه نقل می‌کند که می‌گفته است به من گفته‌اند: «اسم خر پیامبر (ص) یعفور بوده و خداوند دانایتر است.

یعقوب بن اسحاق حَضْرَمِی و یزید بن عطاء بزاز و ابواسحاق از ابو عبیده بن عبدالله بن مسعود، از پدرش نقل می‌کردند که می‌گفته است: «پیامبران پشمینه پوشی می‌کردند و بز می‌دوشیدند و بز خر سوار می‌شدند و رسول خدا (ص) هم خری به نام عُنَّیر داشت. محمد بن عبدالله اسدی و قبیصة بن عنبه گفتند سفیان ثوری، از جعفر، از پدرش - آیا منظور حضرت صادق سلام الله علیه است؟ - نقل می‌کردند: «نام استر پیامبر (ص) شهباء و نام خر آن حضرت یعفور بوده است.

شتران رسول خدا (ص)

واقدی از موسی بن محمد بن ابراهیم ثَمِی، از پدرش نقل می‌کند: «قَصَّوْا نَاقَةَ پیامبر (ص) از شتران قبیله بنی حَرِیس بود که ابوبکر آن را همراه ناقة دیگری و هر دو را به هشتصد درم خریده بود. پیامبر (ص) آن را از ابوبکر به چهارصد درم خرید و آن ناقة تا هنگامی که تلف شد پیش پیامبر (ص) بود، و همان است که پیامبر (ص) با آن هجرت فرمود و هنگامی که پیامبر به مدینه رسیدند آن ناقة چهار ساله بود و به نامهای قصواء و جدعاء و غضباء نامیده می‌شد.

واقدی از ابن ابوذئب، از یحیی بن یَعْلَى، از ابن مسیب نقل می‌کند: «نام این ناقة غضباء و کناره گوشش بریده بوده است.

محمد بن عبدالله اسدی و قبیصة بن عُنْبَةَ گویند، سفیان، از جعفر، از پدرش نقل می‌کند: «نام این ناقة قصواء بوده است، ابوبکر بن عبدالله بن ابواویس هم از سلیمان بن بلال

از علقمة بن ابوعلقمة نقل می‌کند که نام ناقه رسول خدا (ص) قصواء بوده است. عبدالوهاب بن عطاء عجللی از حمید طویل، از انس بن مالک نقل می‌کند که می‌گفته است: نام ناقه پیامبر (ص) غضباء بوده و در مسابقه هیچ شتری از آن جلو نمی‌افتاد تا اینکه مردی عرب با شتری معمولی و بچه سال با آن مسابقه داد و شتر مرد عرب مسابقه را برد. این موضوع بر مسلمانان گران آمد و می‌گفتند چگونه شد که غضباء مسابقه را باخت. چون این خبر به رسول خدا رسید، فرمود: بر خداوند است که هر چیزی که از امور دنیایی ترقی کند آن را پست و خوار فرماید.

معن بن عیسی از مالک بن انس، از ابن شهاب، از سعید بن مسیب نقل می‌کند که می‌گفته است: قصوا ناقه رسول خدا در مسابقات همواره برنده می‌شد. یک دفعه عقب ماند و این بر مسلمانان دشوار آمد. پیامبر فرمود: وقتی مردم بخواهند چیزی را بیش از اندازه عزیز کنند خداوند آن را خوار می‌فرماید.

واقدی از ایمن بن نابل، از قدامة بن عبدالله نقل می‌کند که می‌گفته است: پیامبر (ص) را در مراسم حج آن حضرت دیدم که در حال سوار بودن بر ناقه قصوا رمی جمره فرمود.

واقدی از ثوری، از سلمة بن نبیط، از پدرش نقل می‌کند: پیامبر (ص) را در مراسم حج در عرفات سوار بر شتر نر سرخ مویی دیدم.

ماده شتران شیرده رسول خدا (ص)

واقدی از معاویه بن عبدالله بن عبیدالله بن ابورافع نقل می‌کند که می‌گفته است: پیامبر (ص) تعدادی ماده شتر شیرده داشت که یک مرتبه هم در منطقه غابه هدف غارت دشمن قرار گرفت. گوید، تعداد آنها بیست شتر بود و خانواده پیامبر (ص) از شیر آنها تغذیه می‌کردند و همه شب دو ششک بزرگ شیر می‌آوردند. برخی از آنها بسیار پرشیر و دوشا بودند از جمله حناء، سمراء، عریس سعیدیه، بغوم، بیسیره و دباء - نامهای ناقدهاست.

محمد بن عمر واقدی از هارون بن محمد از پدرش، از نهنان آزاد کرده ام سلمه نقل می‌کند که ام سلمه می‌فرموده است: بیشتر بلکه تمام خوراک ما در خدمت رسول خدا (ص) شیر بود. رسول خدا (ص) چند ناقه دوشا داشت که در منطقه غابه - بیشه نزدیک